

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ»^۱. این «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» دو بُعدی است؛ محور اول آن تندید و توبیخ است به کسانی که خود را مخلوق می‌دانند، اما مثلاً گمان می‌کنند که «مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» خلق شده‌اند که به تعبیر دیگر من لا شیء است. «مخلوق بلا خالق، لا خالق من غیر شیء، غیر شیء المغایر للشیئیة، المغایر للشیئیة لا إله و لا مألوه» اله شیء است، شیء اصلی، مألوه هم شیء است، شیء فرعی. «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» یعنی مخلوق هستند، اما خالق ندارند. چه خالق حادث مانند خودشان یا خداهای آن‌ها، چه خالق ازلی که ما معتقد هستیم.

«و هذا السَّلْبِيَّةُ مستحليَّةٌ في كافة المراحل، متقابله الحالة الإيجابية خلقوا من شيء، شيء الخالق و أحياناً شيء المخلوق منه» که مراتبی عرض کردیم، امروز بحث دیگری به دنبال آن بحث می‌آید. پس این «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» دو مرحله‌ای است؛ مرحله اول، مرحله سلبی است که جواب آن مشخص است که تسلیم است. «خلقت ليس له خالق إطلاقاً، لا نفسه و لا غيره، من غير شيء، لا شيء ازلي هو الله و لا شيء حادث هو كنفسه أو هو نفسه» کسانی که قائل بشوند. مخلوق حتماً خالق لازم دارد، در هر وضعی از اوضاع. پله اول این است که خالق مایی نیاز دارد، مثل خودش حادث باشد یا ازلی باشد، این مطلب دیگری است که باید بحث کنیم.

۱. طور، آیات ۳۵ و ۳۶.

مخلوق خالق مایی لازم دارد. و در مقابل آن «خلقوا من شیءٍ، لَمَا يَنْدَدُ بِالْفِكْرَةِ السَّلْبِيَةِ» «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» بصورة طليقة لا من شيء خالق و لا من شيء مخلوق منه، لا من خالق أزلی و لا من خالق حادث و لا من خالق هو نفسه «مخال هم هست، باشد.» و لا من خالق هو نفسه و لا من خالق هو غيره، لا خالق بصورة طليقة «این که قابل قبول نیست. پس به جای «خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» باید «خلقوا من شیءٍ» باشد.» «خلقوا من شیءٍ» قابل قبول است.

این شیئی که خالق است، در بُعد شریعت تفصیلیه دارای سه مرحله خالقیت است؛ «المرحلة الأولى من خالق الخالق للمخلوقات أنه خلق الكائن الأول لا من شيء» بحث امروز ما. «و المرحلة الثانية أنه خلق الأشياء قبل اليوم الآخر من أشياء خلقها، خلق الشيء من شيء شيئاً» شیء اول الله، خالق، شیء دوم ماده مخلوق منه که خود آن را اول خلق کرده و شیء سوم خود مخلوق. این مرحله دوم است. مرحله سوم تجدید خلقت ثانیه است، خلقت ثانیه خلق الأشياء من المادة الأولية بود، مرحله اولی است. «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ ولكن مرحله ثانیه که روز قیامت است، آن جا دیگر بدیع نیست، بلکه همان انسان، همان مکلفی که در دار تکلیف مخلوق سمن اشياء دیگر بوده، مجدد خلق می شود. البته تفاوت دارد؛ انسان در عالم دنیا صلب می خواهد، رحم می خواهد، کوچک بوده، کم کم بزرگ می شود، ولكن در آخرت این طور نیست. «و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»^۲.

ما می خواهیم در بُعد اول بحث کنیم. در بُعد اول که این خالق که شیء است و شیئا الأشياء و خلق الأشياء است، ما در مرحله اول که عمق مراحل خلقت است، می خواهیم بحث کنیم. در این جا احتمالاتی وجود دارد. ما چند «هل» داریم؛ «هل كان الله سبحانه و تعالی و لم يكن معه شيء» این محور بحث است «أم لم يكن الله تعالی و لم يكن معه شيء» همیشه با چیزی بوده است. در قسمت دوم ما بخش ها را صحبت می کنیم تا اینکه روی قسمت اول بحث کنیم.

- این «كان» به معنای زمان است؟

۱. بقره، آیه ۱۱۷.

۲. زمر، آیه ۶۸.

- زمان نیست، اصل کون است، خدا که زمانی نیست. یکی از بحث‌هایی که ما در حوار مفصل داریم، ملاحظه بفرمایید، خدا زمانی نیست، نه قبل از زمان است، نه در زمان است، نه بعد از زمان است، زمانی نیست. چون زمان تغییر کائن است و بر محور تغییر کائن، زمان رسم می‌گردد، خداوند که تغییر ندارد. «لا یتغیر بانغیاری المخلوقین»^۱ اصلاً زمان ندارد، «کان» زمان نیست. «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»^۲ زمان نیست.

- این که می‌گوییم خدا بوده و چیزی همراه او نبوده...

- این زمان نیست.

- این که بوده و چیزی همراه او نبوده، زمان می‌رساند.

- نه، آن چیز را باید حساب کرد.

- سلباً و ایجاباً باید خدا فوق زمان قرار بگیرد.

- همین را عرض می‌کنیم. «کان الله فی لا زمان و لم یکن معه شیء فی نفس اللّازمان» این یک مطلب است، یک مطلب این است که «کان الله و کان مهما کان معه شیءٌ غیره» مطلب دوم این است. این طور نیست که خدا از ازل لا اول، از ندارد، از غلط است، در ازل لا اول بوده است و بوده است و بوده است و تنها بوده است و چیز دیگری با او نبوده است. خیر، چیز دیگری بوده است. چیز دیگری بوده، دو حالت دارد؛ «کان الله فی الأزل بلا أول و معه أزلی آخر بلا أول مثله» این که شرک است در اصل وجود حق سبحانه و تعالی، ما از این مرحله خارج هستیم.

دومی را فلاسفه می‌گویند: «کان الله و کان معه شیءٌ مخلوق، الفلاسفة برمتهم تقریباً، الفلاسفة البشریة هكذا یقولون: الكون فی قدمة زمنیة و فی حدوث ذاتیة» جمع بین این دو جهت را می‌کنند. ما این حرف‌ها را یک مقدار بررسی کنیم تا به حرف خود برسیم. این‌ها چه می‌گویند؟ اصل حرف آن‌ها راجع به این مطلب چیست؟ می‌گویند: «لا یمکن أن ینفصل المعلول عن علته و الكون معلول لله تعالی و الله علته و العلة و المعلول متلازمان أیاً کان لعلته و أیاً کان لمعلول، لا یمکن أن یمکن أن یكون علته، لیس هناك معلول» آتش است، حرارت نیست، حرارتی هست، آتشی نیست. حرفی که این‌ها می‌زنند، عرض می‌کنیم. «ملازمة فی الكون لا فی الکیان،

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۸۸.

۲. کهف، آیه ۴۵.

کیان العلة علیة و کیان المعلول معلولیه و لكن ملازمةً فی أصل الـکون منذ كانت العلة و المعلول موجود، إذا كانت العلة حادثة فالمعلول حادثٌ مع العلة، إذا كانت العلة أزلیة فالمعلول أزلیٌ مع العلة، أزلیةً زمانیةً.»

مقداری این مطلب را باز کنیم تا این بنایی که ساختند، کاملاً ویران بشود، اصلاً چاه شود، باتلاق شود. فلاسفه گفتند، خوب بگویند، داریم صحبت می‌کنیم. حرف این است که می‌گویند: ما خالق و مخلوق داشته باشیم، مخلوقٌ منه نداشته باشیم، نه یا بر حساب دیگر. «کان الله، کان، کان» ولكن هیچ نمی‌توانیم بیابیم که خدا بوده است و کون نبوده است. به چه دلیل؟ ۱- «ملازمة العلة و المعلول کوناً و لو لم تکن کیاناً، کوناً» هر گاه آتش بود، حرارت هم بوده است، ولو حرارت معلول آتش است. «الحرارة معلولة و مخلوقة ذاتية للنار و النار سابقة على الحرارة لا زمناً، کیاناً، علیة» سبق زمانی نیست، آتش زمانی باشد یا زمانی نباشد، کاری نداریم. این آتش هرگاه بوده است، ولو گاه ازلی، حرارت هم هم‌چنین. اگر آتش هر گاه بوده است، گاه زمانی، حرارت هم هم‌چنین. می‌گویند خدا هم هم‌ین‌طور است. «الله علة و الـکون معلولٌ و لأن الله أزلیٌ كذلك الـکون أزلیٌ، یقولون: أزلیٌ زماناً.»

- ظاهراً این‌جا خلط شد. تا معلول نباشد، علت نیست. خدا از آن جهت که علت است، مقارن با معلول است.

- ما حرف آن‌ها را نقل می‌کنیم تا ببینیم چه می‌شود.

- ممکن است بگوییم فعل است. اما آن‌که مربوط به ازلیت است، مربوط به دائم‌الفیض بودن خدا است.

- این را هم می‌خواهیم عرض کنیم، یک به یک حرف‌های آن‌ها را می‌زنیم. این یک حرف آن‌ها است که خداوند علت است و این علیت، طبعاً علیت علت، فعلیت است، فعلیت علیت، فعلیت معلولیت می‌آورد، کما اینکه علت ازلیه است، معلول هم ازلی است. «فلم یکن أبداً فی أی وقتٍ و لا فوق وقتٍ و لا دهرٍ و لا کذا و لا کذا إلا أن کون کان موجوداً و لکن وجوداً حادثاً بإحداث الله، مخلوقاً بخلق الله. هنا الله و الخلق مثل البعض فی ناحية و یختلفان فی ناحية أخرى» مثل هم برای اینکه هیچ نبوده است که کون نباشد، کما اینکه هیچ نبوده است که خداوند نباشد. پس ازلیت زمانی است. اما فرق؛ خداوند کون را خلق کرده است که تقدم ذاتی دارد و کون مخلوق خدا است که تأخر ذاتی دارد. این یک حرف آقایان است که جواب آن را عرض می‌کنیم.

مطلب دیگر؛ می‌گویند: «فاقد الشيء ليس ليعطيه»^۱ فاقد شيء معطى شيء نیست، پس اگر خداوند فاقد ذوات مخلوقات به هر وضعی از اوضاع، وجود مطلق و غیره، اگر خداوند فاقد ذوات مخلوقات باشد، چطور می‌تواند خلق کند؟ چطور می‌تواند اعطاء کند؟ و شعر می‌گویند:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

پس بنابراین خداوند این موجودات را از خودِ خدایی برون داده است، اگر نداشته است، چطور داده است؟

- فاقد شيء [...] کمال می‌دهد.

- این یک جواب آن است. فاقد شيء معطى شيء نیست، کمالات فرق دارد. این دو مطلب. سوم؛ خداوند دائم الفیض است. «ربنا سبحانه و تعالی دائم العطية و دائم الفیض لأن الفیاضية من صفاته الأصبلة».

- «و ما كانَ عطاءً ربِّكَ مَحْظُوراً»^۲

- بله، اما نمی‌خواهد این را بگوید، می‌خواهد چیز دیگری بگوید.

- بالاخره آن‌ها می‌گویند مستفیض حادث است، فیض دائم است.

- مستفیض نباشد و فیض باشد، یعنی چه؟ کسی که پول می‌گیرد نباشد، اما پول باشد.

- می‌گویند آن وجود منبسط.

- به آن الفاظ کاری نداریم، می‌خواهیم با الفاظ خودمانی صحبت کنیم. اصلاً الفاظ آن‌ها هم مشکل دارد، هم معانی آن‌ها مشکل دارد و هم الفاظ آن‌ها. اصلاً کاری به آن‌ها نداریم، ما می‌خواهیم خدا را بشناسیم بر محور عقل و فطرت و بر محور آیات، اصلاً وجود منبسط و تجلّی و این‌ها را کاری نداریم.

- یا در خود روایات «یا من وجوده قدیم».

- آن‌ها را هم کاری نداریم. «وجوده قدیم» را باید معنا کرد، این دوام الفیض است. دوام الفیض یعنی چه؟ دوام الفیض، آیا فیض فعل است یا فعل نیست؟ فیض فعل است، فعل حادث است یا نه؟ بله، خداوند قدیم و ازلی است یا نه؟ بله، پس فیض خدا بعد از خدا است، نه اینکه مقارن با خدا باشد.

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۵، ص ۲۹۲.

۲. اسراء، آیه ۲۰.

- همین را می‌گویند، رتبتاً بعد از خدا است.
- من می‌دانم این‌ها چیست.
- خدا تقدم رتبی دارد.
- بله. این فیاض هیچ‌گاه نبوده است که فیض ندهد، پس هیچ‌گاه نبوده است که مخلوق نداشته باشد، این ازلیت فیض است یا نه؟ معنی ازلیت چیست؟ ازلیت یعنی لااولیت. فیض ازلیت دارد، چه رتبی باشد، چه زمانی باشد، چه دهری باشد یا هر چه باشد، مگر می‌شود بین ازلیت و حدوث جمع کرد؟ این‌هایی که می‌گویند خداوند دائم الفضل علی البریه است، قدیم الاحسان است، غیر محظور است، رحمت خداوند محظور نیست، این‌ها چه می‌خواهند بگویند؟ می‌خواهند بگویند همان‌طور که خداوند ازلیت دارد، فوق زمان، فوق زمان است، ما به زمان کاری نداریم. همان‌طور که خداوند فوق زمان ازلیت دارد، مخلوق هم فوق زمان ازلیت دارد. اگر مخلوق ازلیت دارد، چه احتیاجی به خالق دارد؟ موجود ازلی که احتیاج به خالق ندارد.
- مگر ملاک احتیاج به خالق ازلی و عدمی است؟
- از قضا همین است.
- نه دیگر، اگر ازلی است...
- چون ازلی لااول است، لااول احتیاج دارد آن را درست کنند؟ خودش لااول است. موجودی که لااول است، بوده و بوده و هیچ نبودی در او نبوده، او را بود کنند، تحصیل حاصل کنند.
- مثل انگشت‌های دست من است.
- مثال نزنید.
- فرض کنید حرکت دست من ازلی است.
- نمی‌شود فرض کنیم، نمی‌شود حرکت ازلی باشد.
- این حرکت انگشت‌های من ازلی است، منتها این ازلی بالذات نیست.
- حرکت حادث است، حادث که ازلی نیست.
- مثال می‌زنم.
- مثال غلطی است. شما جمع بین متناقضین می‌کنید، زمان؛ حادث، حرکت؛ حادث، تغیر؛ حادث، مخلوقیات؛ حادث، ازلی چطور؟ ازلی لاحادث است. ازلی و حادث؟ جمع بین متناقضین می‌کنید، مثلاً به خاطر ملاصدرا؟ یعنی چه؟
- ملاک احتیاج یک امر ذاتی است.

- ملاک احتیاج آنچه آنها می‌گویند نیست، ملاک احتیاج حدوث است.

- حدوث به فقر ذاتی برمی‌گردد.

- فقر ذاتی، باید ذاتی باشد تا فقیر باشد.

- نه، ذات عین فقر است، عین تعلق است.

- ذاتی که فقیر است، یعنی در بودن نیازمند است، اگر در بودن نیازمند است، پس

نبوده است، بعد بود شده است. اگر همیشه بوده، چرا نیازمند است؟ این ذاتی که در

زمان و فوق زمان و فوق فوق بوده است و نبودن برای آن نبوده است، اصلاً نیاز یعنی

چه؟

- در این بودن همیشگی عین فقر است.

- در بودن اول نیاز داشته یا نه؟ اگر در بودن اول بلاول نیاز نداشته، پس محدث

برای چه می‌خواهد؟ خالق می‌خواهد. و اما اگر بودن اول بلاول نیاز دارد، جمع بین

نقیضین است. چون بودن اول بلاول ازلیت است، ما هم یک نوع ازلیت بیشتر

نداریم. فرق بین ازلیت و ابدیت این است، ابدیت لاآخر بودن است، یعنی هم می‌شود

ذاتی باشد، هم می‌شود غیری باشد. ابدیت خداوند ذاتیه است، اما ابدیت اهل جنت

غیریه است؛ یعنی خداوند همین‌طور نگه می‌دارد. اما ازلیت یک نوع بیشتر نیست.

«الأزلیة اللأولیة نوعٌ واحدٌ ذاتی است، عرضی نمی‌شود. من ازلیت به آن دادم، آن

را خلق کردم، پس ازلی نیست. بعد هم که خلق کردم و حادث است، به این حادث

ازلیت دادم، اجتماع نقیضین است. اصلاً قابل قبول نیست، اصلاً ارکان مطالب آنها

طور دیگری است. من یک به یک نقل می‌کنم و بعد می‌بینیم چه می‌شود.

- «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ»!

- «دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ». باید بریه‌ای باشد تا فضل بکند، بریه حادث است یا

نه؟ پس این دوام، دوام حدوثی است، دوام ازلی نیست.

- مستفیض‌ها می‌آیند و می‌روند.

- فیض که دائم است، خداوند قبل از اینکه کسی را خلق کند، به او نان می‌داده؟

- مستفیض همیشه بوده، منتها یک واحد نبوده است.

- ما همین را می‌گوییم. این مستفیضی که همیشه بوده، این مستحیض بوده، مستفیض نبوده، چون اگر مستفیض همیشه بوده، ازلیت دارد، ازلیت که داشت، بنابراین محتاج نیست، محتاج که نیست، بنابراین...

- فیض او همیشه بوده است.

- فیض را معنی کنید.

- یعنی خود فیض او دائم بوده است.

- فیض چیست؟

- چون خدا فیاض علی الاطلاق است، همیشه بر عدم فیض داشته، چه زمان باشد و چه زمانی نباشد.

- فیض چیست؟

- ما اشکال کردن را دوست داریم، مطلب تقریر بشود، بعد.

- پس بعد صحبت می‌کنیم، من حرف‌های خود را می‌زنم، بعد صحبت می‌کنیم. هم فرمایش شما درست است و هم ایشان. من از سؤالاتی که مطرح می‌شود استفاده می‌کنم، بعداً هم در خدمت شما هستیم، اما برای اینکه شامل همه باشد، البته الحمدلله همه برادران می‌فهمند، منتها مراتب دارد، من هم یک مقدار می‌فهمم، منتها مراتب دارد. این هم یک حرف که دائم العطاء است، آیا عطاء فعل است یا نه یا ذات حق است؟ عطاء فعل است، فعل حادث است، حادث که نمی‌شود ازلی باشد. بین حدوث و ازلیت تناقض است و ازلیت دادنی نیست، ازلیت لااولیت دادنی نیست و لذا بزرگ‌ترین، بلکه دلیل منحصر بر مخلوق بودن ماده، حادث بودن ماده است، ازلی نبودن ماده و دلیل بر این که خداوند مخلوق نیست، این است که خدا ازلی است. ازلی که خود دارد و از کسی نگرفته است. پس چه چیزی به او بدهیم؟ ما به موجودی که خود دارد و از کسی نگرفته است، چه بدهیم؟

- پس قبل از اینکه خدا زمان را خلق بکند، معطل بوده است.

- صحبت می‌کنیم. همه این‌ها مواردی است که باید صحبت کنیم. ما معتقد هستیم که خداوند بوده است و موجودی با او نبوده است. نه مستقل از ذات او و نه مخلوق او، برای اینکه اگر مستقل از ذات او باشد، خدای ثانی است، ما قائل به خدای واحد هستیم، به ادله‌ای که بعد بحث می‌کنیم. و اگر مستقل از ذات او نبوده، مربوط به ذات او بوده، مربوط به ذات او مخلوق او بوده است. خلق فعل است، فعل حادث است. ذات حادث نیست، صفات ذاتیه حادث نیست، اما خلق کردن، نعمت

دادن، هدایت کردن، زنده کردن و کشتن، همه این‌ها حادث است. فرق بین حادث و ازلی این است، ازلی آغاز ندارد، اما حادث آغاز دارد.

ما حرف‌های آقایان را یک به یک نقد کردیم و یک به یک بحث می‌کنیم. اول؛ آقایان می‌گویند ما باید احکام علت و معلول را بین خالق و مخلوق حساب کنیم. ما عرض می‌کنیم اولاً خدا علت نیست، چون ما دو نوع علت داریم؛ یک نوع علت مریده مختاره، «عَلَّةٌ مَرِيدَةٌ مَخْتَارَةٌ تَرِيدُ تَعْمَلَ عَلِيَّةٌ، لَا تَرِيدُ لَا تَعْمَلَ عَلِيَّةٌ» ما می‌ایستیم، می‌نشینیم، حرف می‌زنیم، می‌خوابیم و می‌خوریم، آیا ما علت غیر مختار هستیم؟ در اعمال خود علت غیر مختاره هستیم؟ همیشه باید بنشینیم، همیشه باید بخوریم. پس علت مختاره هستیم. من که بر نشستن قدرت دارم، ممکن است یک سال ننشینم، بعد بنشینم. بر خوردن قدرت دارم، دو ساعت نخورم، بعد بخورم. این‌ها کأنه خداوند را علت غیر مختاره قرار دادند که این حکم را جاری کردند که «لَا بَدَّ مِنْ تَلَاذِمِ الْعَلَّةِ وَالْمَعْلُولِ كَوْنًا، لَا كَيَانًا».

- اراده علت مخلوقات است، نمی‌شود گفت این اراده غیر اختیاری است.
- این اراده‌ای که اختیاری است، این اراده ازلیت دارد یا حادث است؟ حادث است. بنابراین خلق حادث است، بنابراین خدا قبل از اینکه اراده کند، خلقی نبوده است.

- کاری به اختیار او ندارد، می‌گوییم خدا فاعل عدل است. با اینکه در فاعلیت عدل خود مختار است، اما هیچ‌گاه خلاف عدل انجام نمی‌دهد.
- احسنت! باید کسی باشد که من به او نان بدهم. من پول زیاد دارم، باید کسی در عالم موجود باشد تا به او پول بدهم، اگر نباشد، پول ندهم، خلاف عدل است؟ باید کسی باشد. بنده خیلی پول دارم، تمام پول‌های عالم و اموال عالم را خدا در قدرت دارد، اما قبل از اینکه کسی را که محتاج باشد، خلق کند، اگر ندهد، به چه کسی بدهد؟ به معدوم بدهد؟ این خلاف عدل نیست. یک به یک احصاء می‌کنیم، خلط نکنید.

- این منافات با اختیار ندارد، وقتی تلازم است، منافات با اختیار ندارد.
- ما یک مطالب مسلّمه‌ای داریم که قابل انکار نیست و این مطالب را رکن و محور قرار می‌دهیم و بعداً فروع را بر آن‌ها محوّل می‌کنیم. بین ازلیت که فقط ذاتیه است، ما ازلیت غیریه نداریم، اگر ازلیت غیریه تصور می‌کنیم، بسم الله. ازلیت لااولیت نمی‌تواند غیریه باشد، چون ازلیت به او دادن، خود حدوث است. پس ازلیت، ازلیت

ذاتیه است. بین ازلیت و حدوث تناقض است، موجودی هم ازلی باشد و هم حادث. ازلی باشد زماناً، خود زمان ازلی نیست، خود زمان حادث است. ازلی باشد زماناً، حادث باشد ذاتاً، این تناقض است. خود این حرف آقایان فلاسفه تناقض است و این اساتید عقلای عالم، خود در این حرف بی‌عقلی کردند.

- ازلیت زمانی به چه معنا است؟

- معنای ازلیت زمانی این است اول دارد، زمانی، ولكن قبل از زمان نبوده است، این است؟ پس این ازلیت نیست، اگر مراد آقایان از ازلیت زمانی این است، چون زمان اول دارد، زمان حادث است. چون زمان اول دارد، پس مخلوق اول زمانی دارد، ولی آیا خداوند زمانی است؟ خیر، خداوند قبل از زمان، بعد از زمان، در زمان بوده و هست و خواهد بود. پس قبل از اینکه زمانی ایجاد گردد که ایجاد زمان با ایجاد مخلوقی است که متغیر است و از تغیر زمان منبسط می‌شود، بنابراین اگر مخلوق ازلیت زمانی دارد، یعنی چه؟ یعنی از هنگامی که زمان بوده است، مخلوق بوده است. قبل از آن چه؟ قبل از زمان مخلوق نبوده است.

- قبل از خلق کل کون.

- زمان نبوده است.

- در آن هنگام و در آن موقعیتی که می‌خواستند خلق بکنند، آیا زمان بوده یا نبوده؟

- زمان را با ایجاد زمانیات ایجاد کرد. چون زمان و تغیر...

- پس در آن زمان، زمان را خلق کرد.

- خیر، در ندارد، «لا یتغیّر بانغیّار المخلوقین»، خود خداوند زمانی نیست، در زمان نیست، ولكن فعل او که زمانی است، در زمان است. اما ذات که زمانی نیست، در زمان نیست. صفات ذات که زمانی نیست، در زمان نیست. اصولاً باید به این مطلب توجه کنیم که ذاتی که دارای تغیر و ترکب نیست، پس دارای زمان نیست، نمی‌شود گفت در فلان زمان چنین و در فلان زمان چنان و لذا خدا عمر ندارد. صد میلیون سال قبل و صد میلیون سال بعد، عمر خدا نه کم می‌شود و نه زیاد می‌شود. چون عمر ندارد؛ چون محور زمانی ندارد؛ چون تغیر ندارد.

بنابراین این ازلیتی را که آقایان می‌گویند مقداری بحث کنیم تا روشن بشود. ازلیت زمانی برای کائنات از نظر عقلی - جهات دیگر بماند - ازلیت زمانی برای کائنات و حدوث ذاتی یا قطعاً حرف بی‌معنایی است یا اینکه اصلاً تناقض است، اگر

مراد از ازلیت زمانی این است که لااول مطلق است، این ازلیت نیست، بلکه حدوث است. اگر مراد از ازلیت زمانی این است که از هنگامی که زمان بوده است، این هم بوده است، می‌گوییم پس محدود شد، چون حادث است. وقتی حادث است، ازلی چیست؟ حادث و ازلی که نمی‌توانند برابر باشند. حادث صد میلیارد سال هم باشد، محدود است.

- این کلمه خودآ حادث است.

- غلط است، دروغ است. خودآ دروغ است.

- پس الله را معنی کنید.

- الله یعنی «لا أول له»، «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ»!

- فارسی می‌خواهیم.

- اولاً خدا خودآ نیست، صاحب است. خدا مثل خداوند بستان یا خداوند کشتی، این خدا خودآ نیست، کسی که این معنی را کرده، اصلاً غلط معنی کرده است. ما که نمی‌خواهیم لغت معنی بکنیم.

- حادث می‌شود، وقتی بگوییم خودآ، خودش حادث می‌شود.

- اشکال ما همین است، می‌گوییم اگر خدا خودآ باشد، حادث است و این دروغ است، پس غلط است.

- پس چه باید معنا کنیم؟

- یعنی صاحب، صاحب کل جهان که او صاحب است و مصحوب نیست و ازلیت دارد و بقیه جهان حادث است. ما یک به یک حساب می‌کنیم. این‌ها که می‌گویند ازلیت زمانی و حدوث ذاتی، می‌گوییم ازلیت زمانی یا ازلیت ذاتی است که با حدوث سازگار نیست یا ازلیت نسبی است؛ یعنی از وقتی که زمان بوده است، بوده. آیا از وقتی که زمان بوده، بوده، خداوند هم ازلیت زمانی دارد؟ خدا که زمانی نیست. خداوند ازلیت زمانی ندارد.

- خدا که غلط است، چرا جنابعالی می‌گویید خدا، خداوند؟ پس یک کلمه بهتری بیاورید.

- ما می‌گوییم خودآ غلط است، نه اینکه خدا غلط است.

- خدا را معنا می‌کنند خودآ.

- غلط معنا می‌کنند، خدای آن‌ها غلط است، خدای ما صحیح است. چون خدای ما خودآ نیست، خدای ما نیامده، اصلاً بوده، لا اول است. در این ازلیت که آقایان می‌گویند درست دقت کنید. ازلیت زمانی، اگر می‌خواهند ازلیت ذاتی بگویند، زمان یعنی چه؟ زمان حادث است. اگر ازلیت مدت مدید می‌خواهند بگویند، یعنی از آغاز که زمان بوده است، این‌ها بوده‌اند، پس همان‌طور که زمان آغاز دارد، این‌ها هم آغاز دارند، خدا آغاز ندارد. خدا قبل از آغاز جهان و قبل از آغاز زمان، بوده است و «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»^۱ بنابراین چه ملازمتی، این حرف چه معنا دارد که گفته شود خدا همیشه بوده است.

- «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» دو احتمال دارد؛ یکی اینکه در رتبه او نبوده است.

- یکی هم اینکه با او نبوده است. ما می‌گوییم هر دو نبوده است. ما هم می‌خواهیم همین را بگوییم؛ می‌خواهیم بگوییم در رتبه او که هیچ‌گاه نبوده است، اکنون هم نیست. و با او نبوده، یعنی کون، نه کیان، یعنی کون الله ازلیت ذاتی است و کون غیر الله اصلاً ازلیت نیست. ازلیت غیر ذاتی هم معنی ندارد، ازلیت زمانی یعنی چه؟ ازلیت زمانی تناقض است، چون ازلیت لا اول است، زمان اول دارد.

- آن‌ها اصلاً نمی‌گویند ازلیت زمانی. می‌گویند ازلی مجرد است، مجرد هم فوق زمان است.

- می‌گویند قدیم زمانی.

- قدیم زمانی را می‌دانم.

- یعنی چه؟

- این قدیم زمانی که هست، کل زمان، قدیم زمانی است. هیچ زمانی نبوده که زمانی نبوده باشد. خود اصل زمان.

- قدیم زمانی یعنی چه؟ قدیم زمانی یعنی ازلیت زمانی است؟ تناقض است. قدیم

زمانی یعنی خیلی طول داشته؟ داشته باشد، بقال‌ها هم این را می‌دانند.

- قدیم زمانی یعنی در زمانی، زمان خلق نشده است.

- ما که نمی‌گوییم در زمان خلق شده است.

- پس قبل از زمان چه بوده؟

۱. الفصول المهمة فی أصول الأئمة، ج ۱، ص ۱۵۴.

- در لازمان خلق شده است.

- لازمان چیست؟

- لازمان، لازمان است. لازمان یعنی خدا که زمان ندارد. اصلاً زمان چیست؟ همه این بحث‌ها را خلط نکنید. زمان در وجود مستقل است؟ خیر، زمان با ذات خدا است؟ خیر، زمان چیست؟ تغییر حالات، تغییر حرکت، تغییر زمان و این تغییر برای خدا نیست، برای غیر خدا است. این تغییر و این حرکت و این زمان و این ترکیب که چهار خصوصیت برای موجودات غیر الله است، این‌ها چهار دلیل بر محدودیت این موجودات هستند. این موجودات از نظر خلقت محدود هستند که آغاز دارند. چون آغاز دارند، در این آغازی شدن، دو چیز با هم شروع شده است؛ اول «خلق المادّة الأولیة» و زمان ندارد، چون خدا زمانی نیست. وقتی که «خلق المادّة الأولیة» آن وقت این مادّه اولیه از هنگامی که خلق شد، از همان هنگام زمان با حدوث مادّه اولیه حادث شد. چون زمان تابع است.

- پس زمان باید قدیم زمانی باشد، هیچ زمانی نبوده که زمان نباشد. خود موجودیت زمان، شما فرمودید زمان حادث شد.

- ما که نمی‌گوییم زمانی بوده و زمانی باشد، ما می‌گوییم قبل از زمان، زمانی نبوده، پس حادث است.

- حدوث ذاتی دارند، حدوث زمانی ندارند. زمانی نبوده که قبل از آن اصل زمان باشد.

- ما که نمی‌خواهیم بگوییم حدوث زمانی دارد، حدوث ذاتی دارد.

- اینکه می‌فرمایید زمان در لازمان خلق شده، همین معنای قدیم زمانی را دارد.

- چون خداوند لازمان است و فعل او زمانی است، به حساب اینکه مفعول زمانی است، یعنی موجودی را که خلق می‌کند، واقعاً قبل از اینکه خداوند این را خلق کند، زمانی نبوده است، نه در خودش و نه در خارج، چون زمان لازمه موجود حادث و محدود است. قبل از اینکه موجود حادث و محدود را خلق کند، اصلاً زمان نبوده است. زمان چه وقتی آمد؟ وقتی خداوند این را خلق کرد. وقتی نه، خدا که این را خلق کرد، با خلق این زمان آغاز شد، کما اینکه خود این آغاز شد، با خلق این هم زمان آغاز شد، پس قبل از زمان، زمان نبوده است. نه اینکه قدیم است، قبل از زمان زمانی نبوده، قدیم است؟

- بحث در این نیست.

- ما در معنا بحث می‌کنیم. می‌گوییم قبل از زمان، زمان نبوده است. قبل از مخلوقات، مخلوقات نبودند، قبل از زمان هم زمان نبوده است. چون زمان حادثه و عارض موجود محدود است، قبل از اینکه خلق کند، این خلق اول را خلق کند، البته نه خلق زمانی، قبل از اینکه خلق کند، این خلق نبوده، این زمان مقارن با خلق و تابع خلق این موجود، حادث شده است، هم موجود حادث شده، هم زمان حادث شده، پس نه زمان لا اول است و نه موجود لا اول است. این حرف اول است.

حرف دوم؛ آقایان می‌گویند خداوند دائم الفیض است، یعنی ممکن نیست که خداوند باشد و افاضه نکند. چرا؟ اگر چنانچه دائم الفیض به این معنا است که هم خدا ازلی است، هم فیض او ازلی است، اجتماع نقیضین است، برای اینکه ازلیت خدا ازلیت ذاتی است، ولكن فیض خدا فعل است و فعل حادث است. چون فعل حادث است، نمی‌شود فاعل که ازلی است، فعل او هم برابر با او ازلیت داشته باشد، بنابراین اجتماع نقیضین است. آیا به حساب اینکه نمی‌شود خداوند دارا باشد و دارایی خود را مصرف نکند، از این بابت اخلاقی و معرفتی و عدالتی، شما یک تناقض عقلی را قائل بشوید.

- در دعاها آمده است که «دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَيَّ الْبَرِيَّةِ».

- بریه حادث است، پس فضل هم حادث است. مگر بریه حادث نیست؟

- بریه که مستفیض است، حادث است، فیض دائم است.

- اگر بریه که مستفیض است، حادث است، پس فیض هم حادث است. منتها فیض دو مرحله دارد؛ یک مرحله صفت ذاتی دارد، یک مرحله صفت فعلی، چون ذات است، صفات ذات است و صفات فعل. ما این را می‌دانیم که صفات ذات منبعث از صفات فعل است و صفات ذات هم عین ذات است. ذات حق سبحانه تعالی «خَالِقٌ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ، قَادِرٌ قَبْلَ الْمَقْدُورِ» «عَالِمٌ إِذْ لَمْ يَكُنْ مَعْلُومًا وَ خَالِقٌ إِذْ لَمْ يَكُنْ مَخْلُوقًا»^۱ «قَادِرٌ إِذْ لَمْ يَكُنْ مَقْدُورًا»^۲ چه می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد همین را بگوید که این‌طور نیست وقتی خداوند خلق کرد، برای او قدرت خلق ایجاد شد. وقتی خلق کرد، علم به این خلق ایجاد شد، وقتی خلق کرد، آن وقت توان فیض حاصل شد. خیر، تمام قدرت‌ها در صفات ذات حق، بر محور ذات حق بوده‌اند، اما نمود این‌ها حدوث

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. نهج البلاغه (للصّحیحی صالح)، ص ۲۱۲.

است، اصل آن که حدوث نیست. اصل حیات حق عین ذات است، اصل علم حق عین ذات است، اصل قدرت حق عین ذات است. منتها بروز قدرت که نعمت دادن است، بروز قدرت که خلق کردن است، اینها صفات فعل است و ما نباید بین صفات ذات و فعل خلط کنیم.

خداوند دائم الاحسان و دائم الفضل است، یعنی چه؟ مگر احسان و فضل در بُعد فعلی، صفت فعل نیست؟ در بُعد ذاتی که محسنی نیست که محسن باشد. در بُعد ذاتی منعمی نیست که منعم باشد، اما در بعد افعالی که حادث است، باید مخلوقی باشد که خداوند به او فیض بدهد و خدا دو فیض دارد؛ یک فیض ایجاد مخلوق است، قبلاً ایجاد نکرده است و یک فیض، فیض دادن به مخلوق است که قبل از اینکه این مخلوق بشود، می‌خواهد به کجا فیض بدهد؟ به خودش فیض بدهد که معنا ندارد. بنابراین این دائم الفضل بودن و دائم الاحسان بودن و قدیم الاحسان بودن، تمام صفت فعل است و صفت فعل ازلیت ندارد، بلکه صفت ذات ازلیت دارد. همان‌طور که ذات ازلیت دارد.

- رحیمیت خدا از صفات ذات است.

- رحیمیت و رحمانیت از صفات فعل هستند. یک بُعد قیومیت ذات است و یک بعد آن فعل است. قیوم، خودنگه‌دار ذات است. نگه‌دارنده غیر صفت فعل است. اما رحمن و رحیم می‌شود رحمت دادن، این رحمت دادن دو بعد است؛ در بعد رحمت واسعه و در بعد رحمت مقیده که رحیم است، این دو بعد است؛ یکی رحمت دادن؛ وجود دادن، دوم: به موجود عطیه کردن و نعمت دادن. هر دو حادث است. پس صفات فعل حق سبحانه و تعالی تمام حادث است، اما صفات ذات مانند ذات، حدوث ندارند، بلکه اینها ازلیت دارند.

- این کلمه دائم یا حادث که می‌گوییم...

- ما روی کلمه بحث نمی‌کنیم. ما دو نوع دوام داریم. مثلاً می‌گوید: دائماً شهریه می‌دهیم، تا موقعی که زنده هستیم. وقتی مرد، باز هم شهریه می‌دهد؟ پس دوام، دوام خلق است، دوام حادث است.

- دائم قبل را هم می‌رساند.

- وقتی کسی هم نبود، می‌رساند؟

- چرا می‌گوید دائم؟

- یعنی از وقتی بوده، دائم یعنی از وقتی بوده تا وقتی که می‌میرد. می‌گوید شما دائماً در این خانه باشید، یعنی قبل از تولد شما؟ خیر، از وقتی که بودید و در خانه بودید تا وقتی که زنده هستید.

- [سؤال]

- اصلاً دائم نسبت به حادث، حادث است. دائم نسبت به ازلی، ازلی است. دوام لا اول حق ازلیت است، دوام لا آخر حق ابدیت است. ازلیت ذاتی، ابدیت ذاتی، ولکن دوام خلق اول دارد، دوام خلق آخر دارد. هم ذاتاً اول دارد و هم ذاتاً آخر دارد. منتها دوام ابدیت خلق که آخر نداشته باشد، در جنت اعطایی است، اما در نار این طور نیست. ما در تمام اصول مطالب با این برادران فلاسفه اختلاف داریم، اختلاف لغوی نیست. اختلاف اصلی و معنوی است.

حال مطلب این است که آقایان مدام صحبت از علت و معلول می‌کنند، فاقد شیء معطی شیء نیست. علت باید آنچه را می‌دهد، دارا باشد. می‌گوییم دارایی سه نوع است، دارایی علت سه نوع است؛ یکی اینکه علت باید ذات معلول را در ذات خود داشته باشد تا علت کند و این ذات را از درون ذات بیرون دهد. حرارت از آتش، سردی از یخ و اِلّی آخر. می‌گوییم این خدا که این طور نیست، خداوند نزاییده، خداوند از درون ذات که خلقت نکرده است. اگر خلقت از درون ذات است، ولادت است و ولادت نسبت به خالق محال است در ابعادی که ما باید بحث کنیم. این به این معنا علت است.

دوم؛ پس فاقد شیء، فاقد ذات نیست، پس فاقد بر قدرت بر ایجاد ذات، آیا قدرت بر ایجاد چیزی مهم‌تر است یا داشتن خود آن چیز؟ مثال می‌زنیم. آیا این زنی که می‌خواهد بزاید، داشتن بچه در رحم، پس بیرون دادن آن مهم‌تر است یا بچه ندارد، قدرت دارد بدون اینکه بچه در رحم باشد، بچه را در خارج ایجاد کند. دومی مهم‌تر است. نسبت به علل مادّیه، علل زاینده هستند، یعنی در درون آتش حرارت است، در درون یخ سرما است، در درون زن بچه است، در درون مرد چیست. این را می‌زاید، این علت زاینده است. علت زاینده هم گاه علت زاینده مختار است، گاه غیر مختار است، مثل ما. صوت زاینده ما است، ما رفتن را ایجاد می‌کنیم، ما خوردن را ایجاد می‌کنیم. این علت زاینده که علت مختاره یا غیر مختاره است.

گاهی اوقات خیر، علت مختاره است و زاینده نیست، این فاقد ذات شیء است، یعنی فاقد فقر است. خداوند که فاقد ذوات اشیاء است، در درون ذات فاقد فقر است،

واجد قدرت بر ایجاد است، واجد غنا است. آن که فاقد است، فاقد فقر است، یعنی فاقد ذوات اشیاء است و آلا اگر ذوات اشیاء در هر وضعی از اوضاع، در اصل وجود و در هر چیز دیگری، اگر ذوات اشیاء که حادث هستند و فقیر هستند، در ذات خدا باشد، اولاً ذات خدا مرکب از غنی و فقیر است یا اینکه این ذوات اشیاء که در ذات خدا هستند، آن هم ازلی است با ازلیت حق، پس خداوند ازلی را می‌زاید، ازلی که زاینده‌گی ندارد. یعنی در هر قسمی از اقسام آن وارد بشوید، غلط است.

پس این جمله‌ای که آقایان به مثابه وحی الهی گرفته‌اند و این چنین معنا کردند که فاقد شیء معطی شیء نیست، می‌گوییم گاه فاقد ذات شیء است، خدا فاقد ذوات است. گاه فاقد قدرت بر ایجاد شیء است، خدا قدرت دارد. خداوند بر ایجاد اشیاء قدرت دارد لا من شیء. منتها از شنبه باید در این مطلب بحث کنیم که...

- اگر قدرت او هم عین وجود است، این کمال وجودی می‌شود.

- قدرت دو بعد دارد؛ یک بُعد قدرت صفت ذاتی است، یک بُعد صفت فعلی

است. ما صفت ذاتی را که بحث نمی‌کنیم، ما صفت فعلی را بحث می‌کنیم.

- صفت فعل هم مستند به ذات است.

- متوجه هستم، ولیکن صفت فعلی حادث است و ذات حادث نیست.

- مستند به ذات است.

- می‌دانم، ولیکن ما حادث هستیم و خدا حادث نیست، ما فعل هستیم.

- [سؤال]

- یعنی این آبی که از چشمه آمده، سرچشمه همین آب است، این جا هم همین

آب است، خدا این طور نیست.

- به حد این که اعلی هست، نیست. [...] ذات نایافته از هستی بخش.

- همان غلط است. چرا؟ برای اینکه اگر شما بتوانید همین کمال‌های محدوده را

لامحدود بکنید، باز این حرف درست نیست، ولیکن هرچه محدودها را جمع کنید،

لامحدود نمی‌شود. همه کمالات ما محدود است، این کمالات ما را سیصد هزار

میلیارد و بی‌نهایت کنار هم بگذارید، جمع محدود، لامحدود نمی‌شود.

- کسی نگفته منظور از ذات نایافته از هستی بخش این باشد که خود فقر آن را

داشته باشد. قدرت بر ایجاد آن داشته باشد، همان کافی است.

- ما کاری به عبارت نداریم. می‌خواهیم بگوییم خداوند که خلائق را خلق کرده،

زاینده است یا لا من شیء خلق کرده؟ بحث سر این است.

- ما که راه می‌رویم، ما که نیروی راه رفتن داریم، آیا در ذات ما یک چیزی به نام راه رفتن است یا همان قدرت راه رفتن است؟

- قدرت دو نوع است؛ یک قدرتی، قدرت ذاتی است که ما نداریم، یک قدرت، قدرت فعلی است. این قدرت فعلی به مظاهری بروز می‌کند، خود قدرت فعلی راه رفتن می‌شود، خوردن و خوابیدن می‌شود. ولی در مورد خدا این‌طور نیست، برای اینکه قدرت ذاتی حق عین ذات حق است و از قدرت ذاتی، قدرت فعلی منبسط می‌شود. یعنی خداوند به قدرت ذاتی موجودات را ایجاد می‌کند. این موجودی که ایجاد می‌کند، خمیرمایه آن قدرت ذاتی نیست، نه اینکه این موجودات را از قدرت ذاتی زاییده است...